

## جنبش لغو کار مزدی هم استراتژی، هم تاکتیک

تأثیرپذیری عمیق از اقتصاد سیاسی بورژوازی در تبیین شیوه تولید سرمایه داری و آویختن نابحق این تبیین به آموزشهای مارکس! در میان محافل و جریانات چپ بین المللی قدمتی بسیار طولانی و وسعتی کاملاً جهان شمول دارد. تشریح مناسبات کاپیتالیستی با راهبردها و آموزه های اقتصاد سیاسی سرمایه، به نوبه خود سنگ بنای انواع روایت‌های بورژوائی از سوسیالیسم، جنبش سوسیالیستی و مبارزه طبقاتی را در درون جنبش کارگری و در حیات اجتماعی طبقه کارگر بر زمین کاشته است. فشار این روایتها و دیدگاهها که هر کدام ظرفی برای ابراز حیات، تاخت و تاز و اعمال نفوذ گرایش‌ها و جنبشهای غیر کارگری در درون جنبش کارگری بوده است، امکان نفس کشیدن را از خیزشهای رادیکال ضد سرمایه داری طبقه کارگر در دنیا به شدت سلب کرده است. کافی است که در گوشه ای از این جهان جمعیتی از کارگران آهنگ سازمانیابی مبارزه طبقاتی علیه بردگی مزدی سر دهند، تا شاهد محاصره برق آسای آنها، از سوی کل طیف چپ سوسیال بورژوا باشیم. نفرت و خصومت و کارشکنی چپ میراث دار جنبشهای خلقی و ناسیونالیستی نسبت به هر تحرک ضد کار مزدی و برای لغو کار مزدی در طبقه کارگر به حدی است که در غالب موارد نقش یک مانع بسیار جدی را بر سر هر گونه تقابل آگاهانه و سازمانیافته کارگران علیه اساس استثمار و موجودیت نظام سرمایه داری ایفاء می نماید. جنبش ضد سرمایه داری توده های کارگر در سطح بین المللی از این فشار رنج می کشد، به گونه ای که هر گام جلو رفتن و هر درجه قوام آن به توضیح دقیق تر و شفاف تر مسائل عدیده این جنبش نیازمند است. مقاله حاضر نیز کوششی در راستای پاسخ به همین نیازهاست.

### کار مزدی و تولید سرمایه داری

کار مزدوری یا رابطه خرید و فروش نیروی کار شالوده و پایه مادی موجودیت نظام سرمایه داری است. هر نوع تشریح و آناتومی سرمایه داری در غیاب توجه به نقش خصلت نما و کارپایه این رابطه اجتماعی بطور قطع یک تحلیل کور کاپیتالیستی، غیرکارگری و غیرمارکسی خواهد بود. تاریخ تاخت و تاز و تسلط راهبردهای متنوع بورژوائی و سوسیال بورژوائی در جنبش کارگری جهانی، همه جا با قلم کشیدن بر این مؤلفه ماهوی شیوه تولید و نظام سرمایه داری و جایگزین سازی آن با یکی از عوامل و مؤلفه های تبعی اقتصادیات کاپیتالیستی عجین و همساز بوده است. کار مزدی بر خلاف آنچه که فضل فروشان فاضل نمای قدیم و جدید «چپ» می پندارند نه یک مؤلفه تبعی شیوه تولید سرمایه داری بلکه سنگ بنای موجودیت و دروازه ورود تاریخ به هستی اقتصادی و اجتماعی و تاریخی این نظام است. رابطه خرید و فروش نیروی کار یک رابطه منفرد و گسیخته انجام کار توسط یکی و پرداخت اجرت توسط دیگری نیست!! بلکه یک رابطه اجتماعی است. رابطه ای که از یکسوی موجد و مظهر و منشأ نظام سرمایه داری و از سوی دیگر خصلت نمای کل روابط، مناسبات و تمامی تار و پود جامعه کاپیتالیستی می باشد.

رابطه کار مزدی رابطه تولید اضافه ارزش است. رابطه ای است که در یکسوی آن کارگر نه در مکان انسانی خود، بلکه در هیأت یک کالا به نام نیروی کار، نه با آزادی و حق و حقوق و منزلت و موقعیت و نقش آدمی، بلکه با سقوط کامل از تمامی این اختیارات، حقوق و امتیازات و مشخصات به صورت یک کالا در مقابل کالای دیگری که محصول کار و تبلور و تراکم کار اضافی او و همزنجیران اوست قرار می گیرد. در درون این رابطه است که کار اضافی کارگر به سرمایه تبدیل می شود و سرمایه به مثابه مظهر و معرف و تبلور تمامیت این رابطه اجتماعی یا این شیوه تولید، بر کل هستی انسانی و اجتماعی کارگر و کل طبقه او مسلط می گردد.

مارکس نخستین حلقه حیات شیوه تولید سرمایه داری یا لحظه زایش و ظهور این شیوه تولید از درون فرایند بسط و توسعه اقتصاد کالائی را زیر نام فاز انباشت بدوی سرمایه اینچنین توضیح می دهد. «پول و کالا نه از ابتدا سرمایه هستند و نه وسائل تولید و معیشت. لذا می بایستی به صورت سرمایه در آیند، ولی خود این تبدیل فقط تحت شرایط معینی امکان پذیر است. آن شرایط را می توان به قرار زیرین خلاصه نمود: دارندگان دو نوع کالای بسیار مختلف می بایست در مقابل یکدیگر قرار داشته و با هم تماس بگیرند. یعنی از یکسوی دارندگان پول و وسائل تولید و معیشت که به منظور بارور ساختن مبلغ ارزش دار خود، نیروی کار متعلق به غیر را خریدارند و از سوی دیگر کارگرانی آزاد که فروشنده نیروی کار خویش و لذا فروشنده کارند. کارگران آزاد به این دو مفهوم است که

نه خود مانند بردگان و سرفها و غیره مستقیماً جزئی از وسائل تولید باشند و نه آنکه مانند دهقانان مستقل و امثال آنان وسائل تولیدی برای خود داشته باشند، یا به عبارت دیگر تا سرحد امکان از هر چه رنگ تعلق می پذیرد آزاد و از آن حیث بی قید و مجرد باشند.» (کاپیتال، جلد اول، ترجمه اسکندری ص 648)

در اینجا مارکس از پدیده انباشت بدوی سرمایه یا در واقع همان آستانه دخول اقتصاد کالائی و فرایند تکامل مادی تاریخ به شیوه تولید سرمایه داری سخن می گوید. کالا شدن نیروی کار و ظهور رابطه خرید و فروش نیروی کار یا رابطه تولید اضافه ارزش در نگاه او شاخص اساسی ظهور این مناسبات تولیدی و اجتماعی است.

مارکس از انسان آغاز می کند.

« اولین پیش فرض تمام تاریخ انسانی، طبعاً وجود افراد زنده انسانی است.»

او بر کار به عنوان فصل ممیز انسان از حیوان تأکید می ورزد.

« انسانها را می توان بنا به شعور، مذهب و یا هر چیز دیگری که مایل باشید، از حیوانات متمایز ساخت، خود آنها، به مجرد اینکه شروع به تولید وسائل معیشت خود می کنند، تمایز خود را از حیوان آغاز می نمایند و این گامی است که توسط سازمان بدنی آنها مشروط می شود. با تولید وسائل معیشت، انسان ها به طور غیرمستقیم زندگی مادی خویش را تولید می کنند» (ایدئولوژی آلمانی)

مارکس ابتدا پروسه کار را مستقل از هر شکل مشخص اجتماعی مورد کندوکاو قرار می دهد. کار را بعنوان پروسه ای مابین انسان و طبیعت می بیند، عوامل پروسه کار، مشتمل بر فعالیت طبق هدف، محمول کار و وسیله کار را تشریح می نماید. پروسه کار را از لحاظ محصول یا هدف تحقق آن به دقت کاوش می کند و به دنبال کالبد شکافی ژرف و علمی همه این وجوه مختلف متعین روند کار، سرانجام شکل طبیعی و حالت ساده این پروسه را اینگونه جمع بندی می کند.

« پروسه کار آنچنانکه ما در حالت ساده و مجردش تحلیل نمودیم و عبارت از فعالیت با هدف انسان به منظور تولید ارزشهای مصرف و آماده ساختن طبیعت برای احتیاجات انسانی است. شرط عمومی مبادله مواد بین انسان و طبیعت و شرط ابدی زندگی بشری است و به همین سبب مستقل از هر شکل حیات انسانی و کلیه اشکال اجتماعی آن است. یا به عبارت بهتر بین کلیه اشکال اجتماعی زندگی انسان مشترک است. پس ضرورتی نبود که ما در این بحث مناسبات بین کارگر را با کارگران دیگر مورد مطالعه قرار دهیم. انسان و کارش از یک طرف و موادش از سوی دیگر ما را کفایت می کرد. همچنانکه از مزه گندم نمی توان حدس زد که چه کسی آن را کاشته است، از چنین پروسه کاری نیز نمی توان دریافت که در چه شرائطی انجام شده است. آیا زیر تازیانه بیرحم نگهبان بردگان جریان یافته است، یا زیر چشم نگران سرمایه دار؟ آیا "سین سینیاتوس" آن را در گاوبندی خود به وجود آورده است یا خود کار ان وحشی است که به ضرب سنگ، شکاری را از پای در می آورد؟»

( کاپیتال، جلد اول، ترجمه اسکندری، ص 244 )

مارکس با انجام همه این تحلیل ها و آناتومی ها است که از حالت مجرد پروسه کار، به روند ارزش افزائی کار، گذر می نماید. او کالا را به عنوان سلول حیات و شکل ابتدائی کل ثروت جوامعی که در آنها تولید سرمایه داری حکمفرماست زیر ذره بین تحلیل قرار می دهد. به دنبال توضیح ارزش مصرف و ارزش مبادله و سپس کالبدشکافی ارزش یا ارزش مبادله یا همان کار اجتماعاً لازم نهفته در کالا است که نظر خویش را پیرامون روند کار در تولید کالائی به شرح زیر فرموله می نماید.

« نظر به اینکه کالا خود وحدت ارزش مصرف و ارزش است، ناگزیر پروسه تولید نیز باید وحدت روند کار و روند تشکیل ارزش باشد» (همان منبع ص 246)

گام بعدی کالبدشکافی مارکس از روند کار، بررسی علمی یا جامع الاطراف ترین و ژرف ترین نوع کندوکاو، پیرامون پویه تحول تولید کالائی به شیوه تولید سرمایه داری، یا به بیان دیگر تحول « روند ارزش آفرینی کار» به « روند ارزش افزائی» آن است.

« روند تولید به مثابه وحدت پروسه کار و پروسه ارزش آفرینی عبارت از روند تولید کالا است. روند مزبور به مثابه وحدت پروسه کار و پروسه ارزش افزائی عبارت از روند تولید سرمایه داری است.»

( همان جا ص 257 )

کالا شدن نیروی کار و ظهور کار مزدی به مثابه رابطه تولید اضافه ارزش، به مثابه یک شیوه تولید و به مثابه یک رابطه اجتماعی که روند کار را به وحدت میان پروسه تولید و پروسه ارزش افزائی توسعه می بخشد، به طور دقیق

همان « پرتو اثری » خودویژه ای است که مارکس شالوده تحلیل خود از هستی تاریخی سرمایه داری را بر روی آن متمرکز می سازد. در اینجا است که نیروی کار کارگر به صورت کالا فروخته می شود اما چنین وانمود می گردد که گویا او کار خود را فروخته است. در اینجا است که کل روابط وحشتناک نابرابر میان انسانها به صورت رابطه برابر میان کالای سرمایه و کالای نیروی کار خودنمایی می کند. در اینجا است که کار اضافی کارگر یا ارزش اضافی تولید شده توسط او به سرمایه و باز هم سرمایه و به کل نیروی قاهر بختک وار مسلط بر هستی بشر تبدیل می گردد. (1)

## جامعه سرمایه داری و جنبش کارگری

با توسعه رابطه کار مزدی به شیوه تولید مسلط جامعه، کلیه فراساختارها و مناسبات اجتماعی مالکیت، دولت، قانون، فرهنگ، ارزشهای اجتماعی و اخلاقی و کل آنچه که به نام جامعه مدنی خوانده می شود، همه و همه پروسه استحاله و انطباق خود با مبانی بازتولید رابطه خرید و فروش نیروی کار را از سر می گذرانند. جامعه سرمایه داری در همه شئون اقتصادی، حقوقی، مدنی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود جامعه ای مبین منویات ارزش افزائی سرمایه و آثار و عوارض مبارزه طبقاتی گریزناپذیر میان سرمایه و توده های عظیم فروشنده نیروی کار است. در اینجا تمامی آنچه که برای سرمایه حق است برای کارگران ناحق است. هر چه برای طبقه سرمایه دار آزادی است، برای فروشندگان نیروی کار عین اسارت و ضد آزادی است. هر چه برای سرمایه و سرمایه دار قدرت است برای طبقه کارگر استیصال و انفعال از امکان اعمال قدرت است. هر چه به طبقه سرمایه دار عزت می دهد به طبقه کارگر ذلت و فروماندگی تحمیل می نماید. هر دخالتگری سرمایه طرد کارگر از امکان دخالتگری در سرنوشت خویش است. در یک کلام، آنچه در این جا و در درون این جامعه، رابطه میان انسانها را تعریف می کند به همان اندازه که به نفع یک طبقه است به طور دقیق علیه طبقه دیگری است. ممکن است گفته شود که نفس دانشهای بشری، دستاوردهای تکنیکی و رفاهی این علوم یا بخش قابل توجهی از اصلاحات سیاسی، حقوقی، مدنی و اجتماعی از مواردی هستند که به رغم تمایزات عظیم دایره شمول آنها در مورد طبقات متخاصم و به رغم اینکه در راستای مقتضیات خودگستری سرمایه تحقق می یابند اما برای طبقه کارگر نیز کم و بیش مفید می باشند. این نوع نگاه، نه رؤیت رادیکال پدیده ها که تصویر بازگونه آنهاست. بشریت در پرتو انکشاف کاپیتالیستی تاریخ به بسیاری چیزها، دست یافته است اما هر گام از این تحولات نیز با جهانی توحش و بشرستیزی همراهی شده است. تمدن زائی تاریخی سرمایه اساساً مشحون از سیاه ترین پرده های سبعیت علیه بخش عظیم بشریت بوده است. یک ویژگی مهم نحوه تنظیم متن مانیفست کمونیست، دقت شگرف مارکس در بیان همامیزی ارگانیک گرایشات تمدن زای سرمایه داری با بنمایه بشریت ستیز این شیوه تولید است. تبیین مارکس از نقش بریتانیا در هندوستان نیز که در سالهای اخیر با نقد پست مدرنیست های سابقاً پروروس یا دارای پیشینه های دیگر مواجه شده است! درست همین همامیختگی ارگانیک آن تمدن پوئی با توحش سرشتی و اندرونی سرمایه را در نظر دارد.

گفتیم که جامعه سرمایه داری در تار و پود حیات اقتصادی و اجتماعی خود و در همه آنچه که مربوط به مراودات انسانهاست، یک تعارض و آشتی ناپذیری ریشه ای طبقاتی میان سرمایه و توده های وسیع فروشنده نیروی کار را با

---

(1) اخیراً یکی از منتقدین جنبش لغو کار مزدی به دنبال طرح پاره ای نکات متناقض، بطور پژوهشگرانه!! مدعی شده بود که کار مزدی شالوده نظام سرمایه داری نیست!! به این دلیل که لغو کار مزدی متضمن محو کار کودکان و زنان در خانه نمی باشد!!! این یک تحریف عمیق و در عین حال ساده لوحانه از تبیین مارکسی مفهوم کار مزدی است. مارکس از این پدیده به مثابه نقطه تحول روند تولید کالائی به شیوه تولید سرمایه داری یا حلقه تکامل وحدت پروسه تولید و پروسه ارزش آفرینی به وحدت پروسه تولید و پروسه ارزش افزائی گفتگو می کند. مارکس از رابطه کار مزدی و رابطه تولید اضافه ارزش به مثابه بنیاد ساختار اقتصادی، سیاسی، مدنی، فرهنگی، حقوقی، اجتماعی و کل مراودات و مناسبات جامعه کاپیتالیستی سخن به میان می کشد. در نگاه او کار مزدی یک رابطه اجتماعی است و همین رابطه است که در بسط اقتصادی، مدنی و اجتماعی خود کل جامعه سرمایه داری را پدید می آورد. کار خانگی کودکان و زنان یا کل بیحقوقی و ستمکشی بشریت موجود از تبعات اقتصادی، حقوقی، مدنی و فرهنگی وجود سرمایه داری است. از بین رفتن کار مزدی متضمن محو موجودیت نظام سرمایه داری و طبیعتاً کل فرارسته های فرهنگی و مدنی و اجتماعی آن است. نگاه دوست پژوهنده ما به کار مزدی درست بر خلاف نگاه مارکس این مقوله را نه یک رابطه اجتماعی که یک عمل منفرد ایزوله غیراجتماعی می یابد. کار مزدی در تلقی این دوست محقق درست همان معنایی را یافته است که بطور مثال اجرت بگیری این یا آن آدم منفرد دوره روم باستان از این یا آن آدم دیگر همان دوران داشته است. این درک از کار مزدی بی شباهت به جار و جنجال ناسیونالیسم افراطی ایرانی به گاه کشف سنگ نبشته ای در تخت جمشید دال بر افتخار پیشینه کار مزدی در نزد قوم آریا نمی باشد!.

خود حمل می کند. بحث اصلی این است که کل این ستیز و تخاصم در یکجا، در ژرفای رابطه کار مزدی ریشه دارد، از آنجا نشأت می گیرد و توسط آن بازتولید می گردد. در آن جا است که خلع ید کامل کارگر از کل حق و حقوق انسانی پایه گذاری و تسجیل می شود. در درون این رابطه است که هستی مدنی و اجتماعی و کل محدوده ابراز حیات انسانی کارگر مورد شمول یک تعریف مشخص حقوقی فرارسته از مقتضیات بازتولید سرمایه قرار می گیرد. آزادی او آزادی فروش نیروی کار به صورت یک کالا اعلام می شود. آزاد بودن وی با سلب هر نوع آزادی برای هر نوع اظهار نظر در پروسه کار یا سرنوشت محصول کارش مشروط می گردد. حق هر نوع دخالت در چه تولید کند و چه تولید نکند از وی گرفته می شود. مصرف نیروی کاری که فروخته است و چگونگی پیشبرد پروسه این مصرف یکجا در زمره حقوق مطلق سرمایه قرار می گیرد. در اینجا است که او هر نوع آزادی و اختیار و حق دخالت و هر آنچه که نشان اعتبار و حرمت انسانی اوست را از دست می نهد و به یک برده محکوم مزدی مجبور به فروش کالای نیروی کارش به این یا آن سرمایه دار یا کلاس سرمایه تنزل می کند. جامعه سرمایه داری جامعه فرارسته از این رابطه و اصول و احکام و منویات این رابطه یا جامعه ای مستحیل و منحل در تار و پود ملزومات بقا و بازتولید کار مزدی است. مدنیت در اینجا مدنیت بازتولید جاپویدان کارگر، به عنوان برده مزدی مخلوع از قدرت، مدنیت زیست کارگر با شرط پای بندی به حرمت قانون ارزش و رابطه تولید اضافه ارزش است، مدنیتی که هر نوع تعلق خاطر کارگر به آن، حلق آویز نمودن خویش به کلاف دار رابطه تولید اضافه ارزش است. آزادی در این جا در بهترین حالت تعیین شرط و شروط آزادی انسانها بر پایه مقررات نظم تولیدی و ارزش افزائی سرمایه است. حق رأی حق تسلیم و اطاعت به قوانین بازتولید سرمایه است. برابری مفهوم تسری یافته برابری دروغین بهای نیروی کار با ارزش واقعی کار است.

آناتومی مارکسی و کارگری سرمایه داری در بطن هر رابطه حقوقی، هر نهاد سیاسی، هر قرارداد و قانون اجتماعی یا هر ارزش و ملاک فرهنگی و کلا در هر نوع نگاه این جامعه به انسان تمامی تعفن و توحش و تجر و بشرستیزی رابطه کار مزدی را می بیند و درست بر همین اساس در نقد خود به این نظام و در طرح هر اعتراض به هر گوشه ای از واقعیت های جاری آن نگاهی اساساً رادیکال، انقلابی و تغییرگرا دارد. در این منظر هر رنگ زرد هر کودک نشانه ای از عمق استثمارگری سرمایه، هر نوع حقارت زن تبخاله شرارت سرشتی سرمایه، هر شکم گرسنه جنایت طبیعی پویه ارزش افزائی سرمایه، هر قطره خون هر آدم بی گناه، گواه خونریزی و ددمنشی نظام سرمایه داری، هر شکلی از بیحقوقی و محرومیت تبلور حق ستیزی ذاتی رابطه کار مزدی، هر نوع تحقیر تبخیر ارزش گذاری سرمایه و تباهی هر انسان جلوه ای از فساد اندرونی شیوه تولید سرمایه داری است.

مبارزه طبقاتی در این منظر متضمن وحدت هر اعتراض کارگر به هر نوع بیحقوقی و هر ستمکشی با اعتراض او به بنیاد مادی این بیحقوقی و ستمکشی است. تحقق این وحدت موضوع کار مستمر فعالین و آگاهان این جنبش است. جنبش کارگری در غیاب این وحدت، جنبشی محصور در دایره تعهد به بردگی مزدی و در حال بازتولید اساس ماندگاری خویش در سیطره نظم تولیدی سرمایه و رابطه کار مزدوری است. کارگر در اعتراض به سطح نازل دستمزدش باید به طور همزمان ریشه های واقعی معضل روز خود را نیز کنکاش کند و در شرائطی که قادر به انجام این کار نمی باشد، وظیفه مقدم کارگر آگاه بغل دستی اوست که این ریشه را در پیش روی او از عمق خاک تیره سرمایه بیرون کشد و به وی بنمایاند. مبارزه طبقه کارگر مبارزه با سرمایه داری است. این مبارزه طبیعتاً پروسه ای از شروع و بالندگی و بلوغ و افت و خیز و شکست و پیروزی و همه حالات خاص خود را داراست. مسأله بسیار جدی و اساسی این است که کلیه این حالات و دگرسانی ها و تغییر چهره ها و فراز و فرودها باید در هستی اجتماعی خود، تعینات زنده سرمایه ستیزی و جلوه های عینی جدال طبقاتی با سرمایه باشد.

طبقه کارگر ممکن است به دو نوع جنبش متمایز، متعارض، مختلف جهت و متفاوت در محتوا و هدف و ماهیت روی آورد و تا کنون هم روی آورده است. اما این دو جنبش تجسم دو رویکرد در بنیاد متضاد و متعارض به سرمایه داری و موقعیت این طبقه در نظام بردگی مزدی است. این دو جنبش به دو تبیین عمیقاً متضاد از شیوه تولید سرمایه داری و کل موجودیت این نظام اتکاء دارد. دو افق سراسر متفاوت و متعارض برای طبقه کارگر در رابطه با جامعه کاپیتالیستی پیش روی خود می بیند. این دو جنبش بر پایه این دو تحلیل اساساً متضاد و دو رویکرد ماهیتاً مختلف، در کلیه فراز و فرودها و جلوه های حیات و تعینات خود از هم جدا و نسبت به هم بیگانه اند. پیداست که هر دو جنبش با همه تمایزات اساسی که دارند، به هر حال به طور مشترک از توده های فروشنده نیروی کار تشکیل می شوند. در هر دو جا کارگران با سرمایه جدال و کشمکش دارند. در هر دو جنبش، مطالبات و انتظارات و مسائل معیشتی و حق و حقوق اجتماعی و امکانات رفاهی توده های کارگر موضوع مشاجره و جدالند. با همه اینها این دو جنبش اساساً از جنس هم نیستند و رابطه میان آنها مطلقاً رشد و تکامل یکی و سپس تبدیل به دیگری نیست. این دو جنبش هر دو، نیرو و توش و توان توده های کارگر را ساز و برگ موجودیت و بقا و ستیز خود می سازد اما یکی فریاد اعتراض کارگر علیه اساس هستی سرمایه و دیگری تبلور استغاثه و ناله وی برای کسب مجوز زنده ماندن در دوزخ سیاه سرمایه است. یکی جلوه هستی آگاه و معترض طبقاتی او، اما دیگری نشان انجماد و مسخ شدن او در باتلاق توهم آفرینی های سرمایه است.

مبارزه ضد سرمایه داری طبقه کارگر لزوماً همیشه و در همه حال یک مبارزه سازمانیافته دارای افق روشن، منسجم، متحد با جهتگیری شفاف و هدف یابی دقیق کمونیستی و ضد کار مزدی و برای محور کار مزدی نیست. به بیان دیگر جنبش کارگری می تواند ضد سرمایه داری باشد و در همان حال به لحاظ انسجام، آگاهی و افق یا سازمان یافتگی، کمبودهای زیادی را هم با خود حمل کند. آنچه اساسی و خصلت نماست این است که در هر گام از بالندگی خود، به میزان توان، امکان و اقتضای شرائط، با این کاستی ها و نقاط ضعف دست و پنجه نرم می کند و در راستای رفع آنها به پیش می تازد. عکس این قضیه در مورد جنبش فاقد بار ضد کار مزدی، در مورد اتحادیه گرائی و کل سوسیالیسم بورژوائی مصداق دارد. در این جا حتی عالی ترین شکل بسط و تکامل و انکشاف نه فقط هیچ بعد سرمایه ستیزی به مبارزه روز کارگران نمی بخشد که هر گام تکامل این مبارزات فقط یک گام در انفصال از ضد سرمایه داری بودن آن است.

### سوسیالیسم بورژوائی، نوع نگاه به سرمایه داری و جنبش کارگری

پیش تر گفتیم که تحلیل مناسبات سرمایه داری از طریق مراجعه به این یا آن گرایش تبعی یا این و آن مؤلفه مربوط به پروسه سامان پذیری سرمایه و لاجرم فرار از متمرکز نمودن پایه های تحلیل بر روی رابطه کار مزدی یا رابطه خرید و فروش نیروی کار، نقطه اشتراک و انتلاف کلیه جریانات رفرمیستی و کل طیف گسترده سوسیالیسم بورژوائی است. در گذشته دور تاریخی «پرودن» عاجز از فهم واقعی رابطه کار مزدی بر این باور بود که گویا منشأ اضافه ارزش در تفاوت میان بهای تمام شده کالاها با قیمت فروش آنها نهفته است!!! او از رابطه خرید و فروش نیروی کار، از اسرار واقعی رابطه تولید اضافه ارزش و به نحو اولی، از نقش این رابطه به عنوان شالوده حیات و نیروی پمپاژ مراودات حقوقی، مدنی، سیاسی و اجتماعی جامعه سرمایه داری، تصویری بازگونه و غیرواقعی داشت. سوسیالیسم پرودن نیز درست بر همین پایه، سوای تساوی طلبی خلقی و شکلی از سازماندهی و برنامه ریزی تولید کاپیتالیستی هیچ چیز دیگر نمی توانست باشد. نگاه پرودن به سرمایه داری و سوسیالیسم نگاهی از هر لحاظ همامیز بود. مارکس در این باره می گوید:

«این نظریه پوچ دایر بر اینکه قیمت تمام شده کالا مبنای حقیقی ارزش آن است، ولی اضافه ارزش از فروش کالا به بالاتر از ارزشش سرچشمه می گیرد و لذا هر گاه قیمت فروش کالاها برابر با قیمت تمام شده آنها باشد، یعنی مساوی با قیمت وسائل تولید صرف شده به اضافه دستمزد گردد، آنگاه کالاها بنا بر ارزش خود فروخته می شوند، نظریه ای است که از جانب پرودون، با شارلاتانی عادی عالم نمایانه اش، به مثابه راز تازه کشف شده سوسیالیسم، با بوق و کرنا اعلام می گردد. در واقع این تحویل ارزش کالاها، به قیمت تمام شده آن، پایه اساسی «بانک خلقی» «پرودون» را تشکیل می دهد. ما سابقاً بیان نموده ایم که اجزاء مختلفه ارزش محصول می توانند متناسباً در اجزاء خود محصول نمود یابند.....»

(کاپیتال، جلد سوم، ترجمه اسکندری ص 39)

نفوذ روایت سرمایه داری و سوسیالیسم پرودون در جنبش کارگری زمان او بدون شک فاجعه ای برای طبقه کارگر اروپا بود و آثار شوم و مخرب آن را، در سیر حوادث کمون پاریس و نقش بارز طرفداران پرودن در این شکست می توان به دقت رؤیت کرد.

«برنشتاین» نیز در طرح «سوسیالیسم تکاملی»!! خود مقدم بر هر چیز تلاش مبتذل برای رد نظریه ارزش اضافی مارکس را سرمایه کار خود ساخت. او هم ندا انداخت که سرچشمه سود منحصر به کار اضافی کارگر نیست، بلکه عواملی مانند میزان تقاضا، درجه سودمندی کالا، پیچیدگی و مهارت نیروی کار و تکنولوژی و ماشین آلات مدرن هر کدام به سهم خود در کاهش و افزایش پدیده موسوم به ارزش اضافه ایفای نقش می کنند. برنشتاین با چشم پوشیدن بر واقعیت رابطه کار مزدی و فروماندگی عمیق از مشاهده این رابطه به عنوان مرکز واقعی کل فعل و انفعالات، مراودات و مناسبات جاری درون جامعه کاپیتالیستی، سوای سقوط کامل در باتلاق قبول یک سوسیالیسم اتوپیک اخلاقی هیچ راه دیگری نداشت. در اینجا نیز میان رویکرد سیاسی به نفی مبارزه طبقاتی و افتادن در دام آرمان گرائی موهوم تساوی طلبانه بورژوائی در یکسو و تحلیل سرمایه داری در غیاب رجوع به رابطه کار مزدی، یک ارتباط بسیار ارگانیک و تنگاتنگ وجود داشت.

آناتومی سرمایه داری و روایت سوسیالیسم با نگاه اقتصاد سیاسی بورژوازی، پس از عروج مؤثر و نسبتاً گسترده آموزش های مارکسی مبارزه طبقاتی، بالاجبار ساز و برگ ها و آرایش های متفاوتی در قیاس با دوره پیشین به خود گرفت. توضیح و وضاحت است که سوسیال دموکراسی و سران بین الملل دوم نمی توانستند با همان منطق پرودون و

برنشتاین و مانند آنها درک خویش از سرمایه داری، مبارزه طبقاتی پرولتاریا، سوسیالیسم و جنبش سوسیالیستی را تبیین یا فرموله نمایند. کالبدشکافی مارکسی شیوه تولید سرمایه داری، نقد مارکس بر اقتصاد سیاسی بورژوازی و تأثیرپذیری قابل توجه جنبش کارگری روز اروپا از این آموزه ها، فضای مجادلات میان کمونیسم طبقه کارگر و نگاه بورژوائی کمونیسم را، در همه جهات به سطح جدیدی از تقابل و آرایش قوا فرارنده بود. رفرمیسم آشتی طلب مهیای تسلیم در مقابل بردگی مزدی در درون جنبش کارگری نمی توانست نقد مارکسی اقتصاد سیاسی سرمایه داری را ندیده انگارد و لاجرم در مسیر تلاش برای متقاعد ساختن توده های کارگر دنیا به سازش با رابطه کار مزدی راهی نداشت جز اینکه بر گفتگوی مربوط به این رابطه و موضوعیت آن، بعنوان سنگ بنای کلیه اشکال استثمار و ستمکشی و محرومیت و جنایات و بشرستیزی موجود جهان پل بزند. سوسیال دموکراسی به این کار دست زد. با تردستی تمام و با اغتمام فرصت از شرایط خاص تاریخی، معضل سرمایه داری را نه در شالوده واقعی آن، نه در وجود کار مزدی، که در چند و چون شکل مالکیت سرمایه ها، دولتی و خصوصی بودن این مالکیت، آناژی تولید در درون آن و در بی توجهی این نظام، به برنامه ریزی متمرکز کار و تولید اجتماعی اعلام کرد. سوسیالیسم سوسیال دموکراسی نیز طبیعتاً راه چاره ای نداشت، جز اینکه در هیأت یک آلترناتیو، برای مالکیت انفرادی سرمایه ها یا آناژی تولید جامعه سرمایه داری، به صورت شکل دیگری از مالکیت و برنامه ریزی کار و تولید کاپیتالیستی چهره بنماید. نوعی از سوسیالیسم که با مالکیت دولتی بخشهایی از سرمایه اجتماعی و پارلمانتاریسم قابل تحقق بود.

« وقتی به این مرحله از تولید بزرگ رسیدیم، دو نوع مالکیت بیشتر امکان پذیر نیست. یکی مالکیت خصوصی فرد بر ابزار تولید است که با کار مشترک مورد استفاده قرار می گیرد. این به معنی نظام سرمایه داری موجود و فلاکت و استثمارش برای کارگران و فراوانی خفه کننده اش برای سرمایه دار است. دوم مالکیت مشترک کارگران بر ابزار تولید که به معنی نظام کئوپراتیو تولید و نابودی استثمار کارگران است. در این نظام کارگران خود اربابان تولید خویشند و خود مازادی را تصاحب می کنند که تحت نظام فعلی، سرمایه دار آنها را از آن محروم ساخته است. جایگزینی مالکیت همگانی به جای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید این است آنچه تکامل اقتصادی با نیروی فزاینده به ما تحمیل می کند.» (کائوتسکی، مبارزه طبقاتی، ترجمه ح. ریاحی ص 87، تأکید از ماست)

شکل مالکیت و رقابت جاری میان سرمایه های مختلف هر کدام مؤلفه ای از مؤلفه ها و شاخص های تبعی شیوه تولید سرمایه داری هستند. آزادی و انحصار رقابت و هر تغییر و تبدیلی در آن، یا خصوصی و دولتی بودن سرمایه در بالاترین حالت، نوع تغییر در برنامه ریزی کاپیتالیستی کار و تولید را منعکس می کنند اما تحت هیچ شرایطی و به هیچوجه هیچ خدشه ای به اساس موجودیت بردگی مزدی و رابطه خرید و فروش نیروی کار وارد نمی سازند. نوع نگاه سوسیال دموکراسی به شیوه تولید و جامعه سرمایه داری با چشم پوشی کامل از نقش رابطه کار مزدی، جنبش کارگری را به گورستانی ره برد که قیامت مجدد از اعماق گورهایش نیازمند رستخیز عظیم جنبش کارگری جهانی است.

سوسیال دموکراسی روس میراث فکر و نگاه و تلقی و افق پردازی سوسیال دموکراسی درون جنبش کارگری اروپا را از همان آغاز بر بستر عروج، قوام یابی، توسعه و رویکرد جنبش کارگری این کشور سرریز ساخت. برنامه سال 1902 حزب سوسیال دموکرات روسیه به ایجاد جامعه ای با رفع مالکیت خصوصی و آراسته به تولید برنامه ریزی شده متمرکز چشم می دوخت. بلشویسم در فاصله این سال تا قیام اکتبر از همین منظر و بر پایه همین تبیین با جنبش کارگری روس باب گفتگو گشود. سازمانیابی و تحزب و راه و رسم انقلاب و اهداف تاریخی این جنبش را با همین دید دنبال کرد. در پی پیروزی اکتبر در تقسیم بندی لنین از اقتصاد روز روسیه، آنجا که مالکیت دولت روز، بر سرمایه ها مستقر گردید نام اقتصاد سوسیالیستی بر آن اطلاق شد. سوسیالیسم فقط برداشتن گامی از انحصار سرمایه داری زیر نظارت و کنترل دولت به سمت جلو یا در واقع تحت مالکیت مستقیم دولت، برآورد گردید.

« ... سوسیالیسم چیزی نیست جز گام بلاواسطه ای که از انحصار سرمایه داری دولتی به پیش برداشته می شود...» (لنین، در باره مالیات جنسی)

در اینجا نیز نقد اقتصاد سیاسی طبقه کارگر بر اقتصاد سیاسی سرمایه داری چراغ راه پیکار توده های کارگر و خون جاری شریان حیات پراتیک جنبش کارگری نشد. در اینجا نیز حتی در روزهای انقلاب اکتبر، جامعه روسیه نه یک جامعه واقعاً سرمایه داری، نه جامعه ای مبتنی بر بنیان کار مزدوری که جامعه « دهقانان خرده پا» به حساب آمد. (لنین، مالیات جنسی) جامعه ای که با این تحلیل طبقه مسلط اقتصادی آن نه طبقه سرمایه دار بلکه مشتکی مولد خرده پا و در همین راستا برنامه کار پرولتاریا نیز نه سازماندهی لغو کار مزدی پروسه تولید و کار اجتماعی که « نپ » قلمداد شد. سوسیالیسم در این جا نیز نه برنامه ریزی کار و تولید توسط توده های وسیع کارگر متشکل در شوراهای با شاخص محو کار مزدی که حاصل جمع صنعت پیشرفته با دولت حزبی ماوراء سر کارگران اعلام شد.

« برای اینکه این مسأله را توضیح بیشتری داده باشم مقدم بر هر چیز مثال بسیار مشخصی را در باره سرمایه داری دولتی ذکر می نمایم. همه می دانند که این مثال کدام است. آلمان است. در این کشور، ما با آخرین تکنیک معاصر

سرمایه داری بزرگ و تشکیلات منظمی رو به رو هستیم که تابع امپریالیسم یونکری - بورژوائی است. کلماتی را که روی آنها تکیه شده است به دور اندازید و به جای دولت نظامی یونکری بورژوائی و امپریالیستی باز هم دولت، منتهی از طراز اجتماعی دیگر و با مضمون طبقاتی دیگر یعنی دولت شوروی یا پرولتری را قرار دهید تا تمام آن مجموعه شرائطی را که سوسیالیسم را ایجاد می نماید به دست آورید.» (لنین، در باره مالیات جنسی)

برای اینکه روایت سوسیالیسم در این بحث خاص لنین به گونه شاف تری تعمق شود باید بخش های دیگری از گفته های وی در جاهای دیگر را در رابطه ای ارگاتیک با همین مطلب به خاطر بسپاریم. او دولت روز روسیه را مصداق جمله «دولت طراز اجتماعی دیگر و با مضمون طبقاتی دیگر» قلمداد می کند. زیرا که در همین چا چند سطر پائین تر اضافه می نماید که:

«تاریخ (که از آن هیچ کس بجز کودکان های منشویک نمره یک، توقع آن را نداشته است که به نحوی هموار و آرام و آسان و صاف و ساده سوسیالیسم یکپارچه تقدیم کند) از چنان مجرای خودویژه ای رفت که مقارن با سال 1918 دو نیمه مجزای سوسیالیسم را در کنار یکدیگر نظیر دو چوچه ای که از زیر یک پوسته امپریالیسم بین المللی سر در می آورند، پدید آورد. آلمان و روسیه به شکلی بارزتر از همه تحقق مادی شرائط اقتصادی، تولیدی و اجتماعی سوسیالیسم را از یک طرف و شرائط سیاسی آن را از طرف دیگر مجسم ساختند.»

دولتی که لنین برنامه ریزی اقتصاد جامعه ای مانند جامعه آلمان توسط آن را تحقق سوسیالیسم قلمداد می کند، دولتی با مشخصات زیرین است.

«دیکتاتوری توسط پرولتاریا که در شوراهای متشکل است عملی می گردد. خود پرولتاریا تحت رهبری حزب کمونیست بلشویکهاست..... حزب که کنگره آن همه ساله تشکیل می گردد،..... توسط یک کمیته مرکزی مرکب از 19 نفر رهبری می شود. ضمناً کارهای جاری در مسکو توسط هیأت هائی از این هم محدودتر یعنی توسط به اصطلاح ارگ بورو (بوروی سازمانی) و پولیت بورو (بوروی سیاسی) انجام می گیرد که هر یک مرکب از 5 عضو کمیته مرکزی هستند و در جلسه عمومی کمیته مرکزی انتخاب می گردند. لذا چنین نتیجه می شود که یک «اولیگارش» کاملاً حسابی وجود دارد. هیچیک از مؤسسات دولتی در جمهوری ما هیچ مسأله مهم سیاسی یا سازمانی را بدون رهنمود کمیته مرکزی حل و فصل نمی نماید» (لنین، منتخب آثار فارسی ص 745- تأکید از ماست)

بخشی از اقتصاد روسیه که در تحلیل لنین اقتصاد سوسیالیستی نام گرفته است، مشتمل بر مراکز است که کارگران در آنجا کماکان نیروی کار خود را می فروختند اما مالکیت آنها در دست دولت بوده است. نکته بسیار اساسی و نیازمند توضیح این است که اشاره ما در اینجا، به وضعیت خاص دولت بعد از انقلاب اکتبر مطلقاً و مطلقاً، هیچ ربطی به مسأله ارتباط این دولت با دموکراسی ندارد!!! مبتدل ترین، راست ترین و غیرکمونیستی ترین تحلیل در این رابطه غلطیدن به ورطه نقد دموکراتیک از بلشویسم و دولت بلشویکها در این سالهاست. بنیاد کلام در بحث حاضر این است که مادام که نیروی کار خرید و فروش می شود سخنی از سوسیالیسم و اقتصاد سوسیالیستی در میان نیست. گفتگو اینجاست که هر دولتی با بیشترین و داغترین دعاوی کارگری و کمونیستی و به هر درجه از روابط دموکراتیک و فضای باز درونی نیز مادام که از بالای سر کارگران، پروسه کار و تولید را برنامه ریزی می کند و مادام که کارگران خود، از درون سازمان شورائی برنامه ریزی کار و تولید، چه تولید شود و چه تولید نشود؟ به چه میزان تولید شود؟ چگونه توزیع محصول کار و کل مسائل مربوط به کار و زندگی اجتماعی خویش را برنامه ریری نکنند، مادام که در قبال تسلیم نیروی کار خود ارتزاق کنند، آنان فروشنده نیروی کار باقی می مانند و مناسبات اقتصادی و اجتماعی مسلط بر زندگی آنان مناسبات سرمایه داری است.

آناتومی شیوه سرمایه داری بدون عزیمت از رابطه کار مزدی و روایت سوسیالیستی متناظر با این نوع آناتومی پس از شکست انقلاب اکتبر و استقرار اردوگاه سرمایه داری دولتی، بسیار سخت جان تر از گذشته، به حیات خود ادامه داد. طیف احزاب برادر و جریانات پروروس، ناسیونالیستها و سوسیال خلقیون مائونیست، اروکمونیستها و مارکسیستهای اروپائی و بالاخره طیف نیروهای موسوم به «تروتسکیست» و دیگران همه و همه با نگاه اقتصاد سیاسی بورژوازی به نظام سرمایه داری و با روایت بورژوائی سوسیالیسم، برای گذاشتن تأثیر بر جنبش کارگری کشورها و برای تحمیل نسخه پیچی های خود بر این جنبش تلاش نمودند.

نفی سرمایه داری بودن جامعه ای که کل کار و تولید آن بر اساس کار مزدوری و بازتولید رابطه تولید اضافه ارزش برنامه ریری می شد یعنی جامعه روسیه، کانون وحدت تحلیل و مرکز اشتراک دید، همه این جریانات بود. حتی سوسیال خلقیون مائونیستی که «سوسیال امپریالیست» بودن این جامعه را مثل نقل و نبات بلغور می کردند هیچ کلامی پیرامون سرمایه داری بودن و چرا سرمایه داری بودن آن بر زبان نمی رانند. ملاک تشخیص سرمایه داری برای همه این ها از احزاب برادر گرفته تا نابردان مائونیست تا ضد «استالینیست های!» تروتسکیست شکل حقوقی مالکیت، خصوصی

و دولتی بودن تملک سرمایه ها، نوع برنامه ریزی رابطه سرمایه و کار مزدی و چگونگی متمرکز بودن و نبودن، این برنامه ریزی بود. سوسیالیسم هیچکدام نیز سرموئی از سرمایه داری دولتی فرا نمی رفت. اختلاف فیمابین در ژرفترین حالت بر ساحل بود و نبود دموکراسی در جامعه مبتنی بر رابطه کار مزدی لنگر می انداخت.

## تهاجم جنبش ها یا تحریف اندیشه ها!؟

کالبدشکافی سرمایه داری با منظر اقتصاد سیاسی بورژوازی در طول قرن بیستم قدم به قدم برای جنبش کارگری فاجعه آفرید. تزهائی همچون «سرمایه داری وابسته»، روایت ناسیونالیستی امپریالیسم، و نظریه آشنای طیف موسوم به تروتسکیست دال بر وجود جامعه «نه سرمایه داری و نه سوسیالیسم»!!! در همه جا ضربات بسیار سهمگین تاریخی بر این جنبش وارد ساخت. یک نکته بسیار اساسی در اینجا این است که هر نوع ارجاع این نظریه ها، به صرف بدفهمی آموزشهای مارکس یا تجدید نظرطلبی در نظریات مارکس، خود یک تبیین غیرطبقاتی و مغایر با جوهر ماتریالیسم انقلابی مارکس خواهد بود. روایت ناسیونالیستی امپریالیسم، تز «سرمایه داری وابسته» یا هر مترادف دیگر آن، نظریه نه سرمایه داری و نه سوسیالیسم طیف تروتسکیسم و مانند این ها هر کدام شیوه نگاه و نوع نقد یک جنبش اجتماعی معین به نظام سرمایه داری بوده است و می باشد. آناتومی مارکس از شیوه تولید سرمایه داری، یا تبیین او از جنبش کارگری و سوسیالیسم طبقه کارگر، مجموعه ای از باورها، ایده ها یا مقولات ایدئولوژیک و تجزیهات نظری نبوده است و بر همین پایه وارونه پردازی و مسخ و تحریف آنها نیز مجرد بدفهمی یا تجدید نظر طلبی طرفداران این و آن نحله عقیدتی نمی تواند باشد. توضیح امپریالیسم به عنوان یک پدیده «مخالف رشد آزاد سرمایه داری»!!! نه یک برداشت غلط از آموزشهای مارکس که تخریب مستقیم فکری و ایدئولوژیک شرائط امپریالیستی انباشت سرمایه داری در شیارهای ذهن و مغز بخشی از بورژوازی درون این جوامع بود. این کاملاً طبیعی و بدیهی است که نمایندگان فکری این قشر از بورژوازی در سطح جهانی برای تشریح دیدگاهها، تحلیلهای، انتظارات یا ملزومات پیشبرد جنبش خود به همه تئوری پردازیهایی لازم از جمله آویختن به مارکس و جستجوی تمامی راهکارهای نفوذ در جنبش بین المللی طبقه کارگر نیز توسل جسته اند. تز سرمایه داری وابسته بنوبه خود، رویه دیگر تحلیل ها و نظریه باقیهای همین بخش از بورژوازی بود و ارجاع حرفهای آنان به صرف بدفهمی مارکسیسم یا تجدید نظر در رهنمودهای مارکس، به نوبه خود تبلور نگاهی متافیزیکی به ماتریالیسم انقلابی است. عین همین مسأله در مورد طیف تروتسکیست ها، کمونیستهای اروپائی، سوسیالیست های بازار و جریانات مشابه مصداق دارد. معضل این جریانات مجرد معتقدات و باورهای نظری نبوده و نیست. وقتی که تروتسکیست ها بر روی رابطه کار مزدی و نقش شالوده بودن این رابطه برای شیوه تولید سرمایه داری خط می کشند عملاً موجودیت خود را بعنوان راه حلی برای اصلاح سرمایه داری، و بعنوان جنبشی دست به کار اصلاح ساختار نظام سرمایه داری اعلام می دارند. وقتی که آنان به صدها میلیون توده فروشنده نیروی کار، در اردوگاه سابق شوروی، در چین، کوبا و ویتنام و جاهای دیگر می گویند که اجبار انسانها به بردگی مزدی و فروش نیروی کار هیچ ربطی به سرمایه داری بودن جامعه ندارد، با صدای هر چه بلندتر تعلق طبقاتی، اجتماعی، سیاسی خود را، به طبقه سرمایه دار جهانی و به گرایش خواستار اصلاح ساختار اجتماعی نظام بردگی مزدی اعلام می دارند. آنچه در این جا اساس کار است نه فرمولبندیهای نظری متناظر با تحریف آموزه های مارکس، که خاستگاه طبقاتی و اجتماعی این جنبش در پهنه حیات بورژوازی جهانی است. تز «امپریالیسم ضد انباشت صنعتی سرمایه» و «سرمایه داری وابسته» احزاب یا گروههای ناسیونال چپ آسیا، امریکای لاتین و جاهای دیگر در کنه خود فقط کندهنی این جریانات از فهم نقد اقتصاد سیاسی مارکس را منعکس نمی کند، بلکه در همان حال هوشیاری این جریانات را در دست و پا نمودن نوع کارگر فریب یا کارگر پسندی از این آموزشها به نمایش می گذارد. به همین سیاق هنگامی که نظریه پردازان سوسیالیسم بازار با هزاران شکر در این یا آن تشریح مارکس از مسأله بازار و سرمایه غواصی می نمایند، تا شاید این مسائل را، به گونه ای که می خواهند تحریف کنند، معضل آنان نه کینه ورزی ایدئولوژیک با مارکس، که پاسخ به نیازهای روز یک جنبش اصلاح ساختار سرمایه داری است. پیداست که بورژوازی طبقه ای تاریخاً کند دهن و عاجز از فهم واقعیات است اما این کند دهنی تاریخی قبل از هر چیز به بورژوازی بودن او مربوط است. جرم این کار را نمی توان به حساب نفس استعداد و قدرت تفکر او به مثابه یک آدم فارغ از قید و بندهای طبقاتی گذاشت.

## سوسیالیسم بورژوائی

### و استرژری و تاکتیک جنبش کارگری

نگاه به نظام سرمایه داری با چشم اقتصاد سیاسی بورژوازی و خیره شدن به افق دیگری از برنامه ریزی کار و تولید در گستره وجود رابطه کار مزدی، با نام سوسیالیسم و آویختن همه اینها به نوعی آرمانخواهی بی ربط به مبارزه طبقاتی بالطبع رویکردی بورژوا رفرمیستی به جنبش کارگری را به دنبال داشته است. بالاتر گفتیم که همین مؤلفه ها کانون اشتراک کل طیف سوسیالیسم بورژوائی بوده و هست. در اینجا است که همه رنگها بی رنگ و همه منازعات و جنگ و

ستیزهای میان اجزاء این طیف به وحدت تبدیل گردیده است. «مارکسیست لنینیست های» ضد «خروشچفیسیم»!! مائوئیست های ضد تروتسکیسم!!، تروتسکیست های ضد استالینیسیم!! مارکسیست های اروپائی ضد اردوگاه و اردوگاهیان ضد همه آنها دیگر، همه و همه در اینجا، در رابطه با این دو شاخص بنیادی و طبقاتی دست الفت به هم فشار داده اند. همگی در آناتومی سرمایه داری، اگر نه در مجردات تئوریک اما در عمل اجتماعی، نقش شالوده بودن رابطه کار مزدی را به کنار هشته اند و نسخه پیچی آنها برای سوسیالیسم نیز نهایتاً سوای دق الباب آستان سرمایه داری دولتی راه دیگری به کسی نشان نداده است.

طیف جریانات یاد شده با مشترکات اساسی بالا بالطبع و به گونه ای اجتناب ناپذیر در مورد چگونگی برخورد به جنبش کارگری، به رغم همه جار و جنجال های ستیزه جویانه فیما بین، بالاخره بر ساحل رویکردی واحد لنگر انداخته اند و می اندازند. مؤلفه های مهم این رویکرد مشترک عبارت است از:

1. همگی اساس برخورداری توده های طبقه کارگر، از ظرفیت متشکل شدن علیه کارمزدی و مبارزه برای محو کار مزدی را انکار می کنند.

2. از تبیین مارکسی رابطه اندیشه و عمل، بر خلاف آنچه که در ظاهر ادعا می کنند، به طور واقعی و در عمق هستی سیاسی خود به شدت فاصله می گیرند. جملگی نقد اقتصاد سیاسی طبقه کارگر بر سرمایه داری را به مقولاتی تجریدی تنزل می دهند و کشف این مقولات تجریدی را فقط در کفایت فرزندگان طبقات بالا می دانند. در همین راستا آدم هائی مانند مارکس و سایر متفکرین پرولتاریا را نه با کارنامه سیاسی و پراتیک پیکار طبقاتی و اجتماعی که داشته اند، بلکه با شجره نامه خانوادگی و اصل و نسب فامیلی آنها مورد دآوری قرار می دهند! محصول این نگاه متافیزیکی- امپریستی مشترک کل این طیف آن است که آگاهی طبقاتی پرولتاریا را ارمغان طبقه بورژوازی به طبقه کارگر قضاوت می کنند و سخت معتقد و مصرند که این آگاهی باید توسط دانشوران فداکار و دل رحم بورژوازی که آماده گسستن از طبقه خویش و پیوستن به پرولتاریا هستند به درون جنبش کارگری منتقل گردد!!

3. توده های کارگر که در مظان مشترک کل این طیف گسترده، در هستی اجتماعی خود فاقد ظرفیت مناسب برای شناخت سرمایه داری و لاجرم فاقد توانائی لازم برای متحد و متشکل شدن علیه سرمایه داری هستند!!! باید به مبارزه سندیکائی و قانونی روی آورند. باید سندیکا و تشکلهای صنفی بر پا کنند و در درون این تشکلهای صنفی و قانونی برای بهبود وضع معیشتی خود در چهارچوب سلطه سرمایه داری چک و چانه بزنند.

4. کارگران نیازمند وجود حزبی هستند که متشکل از پیشاهنگان، پیشروان، پیشتازان و انقلابیون حرفه ای باشد. حزبی که از بالای سر پرولتاریا به توده های کارگر فرمان دهد، حزبی که ظرف تشکل و اتحاد سراسری کارگران علیه کار مزدی نیست اما جنبش کارگری باید دستورات صادره او را اجرا نماید. حزبی که مبارزه حی و حاضر توده های کارگر علیه سرمایه داری را نفی می کند و سخن گفتن در این قلمرو را، فقط خاص سران کمیته مرکزی خود اعلام می نماید. حزبی که خواستار سرنگونی رژیم سیاسی است اما ضدیت با رژیم را از سر سرمایه ستیری، از سکوی جنبش سرمایه ستیز کارگران و از عمق تلاش برای متشکل ساختن این جنبش دنبال نمی کند، بلکه در جستجوی دموکراسی است. کمونیسم برای وی یک اتوپیای تاریخی، یک عقیده و نوعی ایمان است و عملاً و در عالم واقع برای دموکراسی مبارزه می نماید، ضد امپریالیست است!! حق تعیین سرنوشت ملت ها را مطالبه می کند و همین مطالبات را بنا بر مصالح روز، گاه زیر نام جمهوری دموکراتیک خلق، جمهوری ملی، جمهوری زحمتکشان، جمهوری شورائی، جمهوری شورائی زحمتکشان، جمهوری سوسیالیستی یا هر نام و عنوان دیگری فرموله می نماید. حزبی که با همه این اوصاف خود را رهبر کمونیست پرولتاریا و رهبر مبارزه ضد سرمایه داری کارگران می داند، اما معتقد است که توده کارگر فقط وقتی می تواند از ضدیت با سرمایه داری حرف بزند که طوق رهبری او را پذیرفته باشد و به ارتش تحت فرماندهی وی تبدیل شده باشد. حزبی که بر همین اساس متشکل شدن توده کارگر علیه کار مزدی را پیش از سرنگونی رژیم سیاسی و استقرار دموکراسی و امکان اعمال اتوریته حزب بر جنبش کارگری غیر ممکن اعلام می دارد.

5. همه بخش های نامتحد و در حال ستیز این طیف، با هم متفقند که جنبش کارگری بنا به باورهای بالا باید دو تشکیلات داشته باشد. تشکیلاتی برای مبارزه اقتصادی و رفاهی و مطالبات سیاسی مربوط به اصلاح ساختار سرمایه داری و یک تشکل دیگر که مبارزه ضد سرمایه داری او را نمایندگی کند بر همین پایه همگی در قبول اتحادیه به عنوان ظرف اول و حزب برای هدف دوم باور دارند.

6. همه این جریانات با توجه به نکات فوق از طبقه کارگر خواسته و می خواهند که ضمن متشکل شدن در اتحادیه های صنفی یا تشکل مشابه، در پشت سر آنها برای سرنگونی رژیم سیاسی بسیج شده و حزب را بعنوان قائم مقام طبقه خود به قدرت رسانند. همزمان همه اینها اصرار دارند که پرولتاریا حاکمیت حزب را عین حاکمیت طبقاتی خود تلقی نماید.

7. تمامی این طیف، مبارزه کارگران علیه اشکال مختلف بی حقوقی سرمایه داری را از مبارزه ضد سرمایه داری طبقه کارگر تفکیک می کنند. جنبش زنان کارگر علیه تبعیضات جنسی، مبارزه کارگران علیه آپارتاید قومی، جنبش لغو کار کودک، مبارزه علیه آلودگی محیط زیست، مبارزه برای آزادی های سیاسی و حقوق اجتماعی و مانند اینها را، قلمروهای پیوسته جنبش ضد سرمایه داری و برای محو سرمایه داری نمی دانند. در روایت تمامی آنها هر کدام از این اشکال اعتراض فقط حوزه ای از مبارزات دموکراتیک است و تلاش برای الحاق آن به جبهه سراسری پیکار ضد کار مزدی و برای لغو کار مزدی بسیار چپ روانه است!!!

بند بند نظرات و مواضع تاکتیکی کل این جریانات با استراتژی واحد مبارزه طبقاتی آنها در وحدت قرار دارد. همه این تئوری پردازیها و راه حل تراشی ها از تراوشات و تبخیرات طبیعی نگاه اقتصاد سیاسی سرمایه داری به شیوه تولید و نظام کاپیتالیستی و در همان حال محصول طبیعی روایت سوسیالیسم مشترک این جریانات یا همان سرمایه داری دولتی است. دنیای کتب و مطبوعاتی که نمایندگان گروههای مختلف این طیف متشنت، به تحریر کشیده اند، تا خود را مدافع واقعی کمونیسم طبقه کارگر معرفی کنند در کنار آنچه که به جنبش کارگری پیشنهاد داده و پیشنهاد می دهند نهایتاً همان داستان دم و خروس و قسم حضرت عباس را در ذهن هر کارگر آگاه و کمونیست تداعی می نماید.

تاکتیک اینان، تاکتیک دمیدن در مبارزه سندیکائی کارگران، متشکل شدن صنفی و اتحادیه ای توده های کارگر، تاکتیک شقه شقه شدن جنبش کارگری و انحلال هر شقه در حوزه ای از جنبش دموکراسی طلبی، تاکتیک انقیاد و تبعیت جنبش کارگری از حزب بالایی سر خویش، تاکتیک جلوگیری از متحد شدن و متشکل گردیدن توده های کارگر علیه کار مزدی است. تمامی این تاکتیکها با اصل تبیین سرمایه داری از نگاه اقتصاد سیاسی بورژوازی و روایت بورژوائی سوسیالیسم وحدت ارگانیک دارند. جنبش کارگری در پرتو رهنمودها، تئوری ها و راهکارها و راه حلهای اینان نهایتاً و در بهترین حالت سوای جایگزینی شکل فی الحال مسلط برنامه ریزی کار و تولید کاپیتالیستی با شکل متمرکز این برنامه ریزی در زیر اتوریته و نقش مسلط یک دولت حزبی بالایی سر توده های کارگر هیچ شانس دیگری نمی تواند داشته باشد. کمونیسم این جریانات کمونیسم بورژوائی است و آب و جلا دادن آن با الفاظ محو طبقات و دولت و نابودی سرمایه داری و سایر عناوین مشابه با اساس نگاه اینان به سرمایه داری و آنچه به جنبش کارگری پیشنهاد می کنند مبیانت ریشه ای دارد.

تاکتیک ها و راهکارهای همه این جریانات به همان اندازه که با استراتژی جایگزین سازی برنامه ریزی کاپیتالیستی موجود کار و تولید توسط برنامه ریزی متمرکز دولتی رابطه کار مزدی، در وحدت و هم سنخ است، به همان اندازه با ادعاهای اینان برای استقرار سوسیالیسم و کمونیسم طبقه کارگر آشتی ناپذیر و نامتجانس است. تاکتیک سازمانیابی سندیکائی و صنفی توده های کارگر، انفصال کامل مبارزات و مطالبات جاری کارگران با مبارزه ضد کار مزدی آنان، نفی متشکل شدن توده های کارگر در یک تشکل سراسری ضد سرمایه داری، ارجاع مبارزه سیاسی و سوسیالیستی طبقه کارگر به یک حزب بالایی سر کارگران، دعوت توده های کارگر به انحلال مبارزات سیاسی خود در دموکراسی طلبی فرا طبقاتی به جای پیگیری این مبارزات در بطن جنبش سراسری ضد سرمایه داری، دیکنه نمودن رژیم سنیزی دموکراتیک به جای سرنگونی طلبی ضد کار مزدی و برای لغو کار مزدی، تکه پاره کردن جنبش کارگری به صنوف و حرفه های مختلف و همه راهکارها، تاکتیک ها و راهبردهای این جریانات نه فقط هیچ رویکردی به انقلاب کارگری ضد سرمایه داری ندارد که همه و همه در راستای گسستن هر چه بیشتر و بیشتر طبقه کارگر از ریل این انقلاب و ره بردن جنبش کارگری، به جایگزینی شکل کنونی برنامه ریزی کاپیتالیستی اقتصاد با سرمایه داری دولتی است.

### جنبش ضد سرمایه داری، وحدت استراتژی و تاکتیک

عکس همه آنچه در بالا و در مورد طیف سوسیالیسم بورژوائی گفتیم در مورد جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی طبقه کارگر مصداق دارد. این تنها جنبشی است که کمونیسم واقعی طبقه کارگر را نمایندگی می کند و به پراتیک بسط می دهد. استراتژی و تاکتیک در اینجا وحدت ارگانیک پروسه تغییر عینیت موجود و تبلور دیگری از وحدت میان نظر و عمل انقلابی برای جایگزین سازی نظام سرمایه داری با جامعه عاری از کار مزدی و دولت و طبقات و هر نوع انفصال انسان از سرنوشت کار و تولید و زندگی خویش می باشد.

این جنبش آناتومی جامعه کاپیتالیستی را از رابطه کار مزدی آغاز می کند. تار و پود مناسبات سرمایه داری را تبخیرات سیاسی و مدنی و اجتماعی و حقوقی و اخلاقی و فرهنگی رابطه تولید اضافه ارزش می ببندد. کلیه اشکال فقر و فلاکت و محرومیت و ستمکشی و اسارت و آوارگی و بی خانمانی و بی حقوقی موجود را، تبعات بازتولید رابطه خرید و فروش نیروی کار می داند. از دید فعالین این جنبش مالکیت خصوصی پدیده ای است که از دیرباز وجود داشته است و مالکیت خصوصی سرمایه داری فقط یک عارضه تبعی یا یک شکل متناسب و متناظر شیوه تولید سرمایه داری است. هر نوع تبیین سرمایه داری با وجود عواملی همچون رقابت و آناشی تولید و امثال این ها غلطیدن به ورطه اقتصاد سیاسی طبقه بورژوازی و خروج از منظر اقتصاد سیاسی پرولتاریا است.

جنبش ضد سرمایه داری، سوسیالیسم را با لغو کار مزدی توضیح می دهد و هیچ نظام مبتنی بر کار مزدی، یا متکی به رابطه خرید و فروش نیروی کار را دارای هیچ سنخیتی با سوسیالیسم نمی بیند. مالکیت دولتی سرمایه ها را مستقل از آنکه این دولت چه اسم و رسمی بر خود می نهد، به حساب سوسیالیسم نمی گذارد. روبنای سیاسی متناظر با سوسیالیسم را نه دولت بالای سر کارگران با هر نام و نشان، که سازمان شورائی سراسری برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی متشکل از توده های طبقه کارگر و دخالت مستقیم و مؤثر و نافذ و آگاه کارگران می داند. هیچ دولتی را تحت هر نامی، مادام که در واقعیت خود ظرف ابراز وجود و دخالتگری بلاواسطه، آگاه، سازمان یافته و شورائی طبقه کارگر و دست به کار حی و حاضر برنامه ریزی کار و تولید در راستای محو کار مزدی نباشد، دولت کارگری و جمهوری شورائی سوسیالیستی کارگران نمی پندارد. محصول انقلاب سوسیالیستی نه یک دولت بالای سر جامعه، که سازمان شورائی برنامه ریزی کار و تولید سوسیالیستی با دخالت مستقیم و نافذ آحاد توده های کارگر است.

استقرار سوسیالیسم در کفایت توده های وسیع طبقه کارگر است که علیه سرمایه داری و برای محو سرمایه داری خود را سازمان داده باشند. از درون جنبش سندیکائی و صنفی و قانونسالار، سوسیالیسم بیرون نمی آید. بر همین سیاق علم و کتل حزبی نخبگان آویخته به نام کمونیسم و آموزشهای مارکس در خارج از معادلات جاری روز جنبش کارگری و در بالای سر طبقه کارگر و بالاخره اعمال اتوریته حزبی این جماعت بر جنبش کارگری هم، مطلقاً به سوسیالیسم محو کار مزدی منتهی نمی گردد. سوسیالیسم بر خلاف تصور بلشویسم نوزاد دوقلوی حزب و صنعت پیشرفته نیست. تار و پود حیات سوسیالیسم را جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی می سازد و به هم می تند. جنبش سوسیالیستی همان جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر است که از درون و در کلیه اعضا، جوارح، نسوج و عروق حیاتی خود به جنبشی با سر آگاه و بیدار طبقاتی تبدیل شده است.

ماتریالیسم انقلابی مارکس، اقتصاد سیاسی پرولتاریا و نقد اقتصاد سیاسی بورژوازی برای جنبش کارگری نه احکامی تجریدی و مقولاتی ایدئولوژیک که نقد عینی، ریشه ای و پراکسیس طبقه کارگر، به اساس کار مزدی و به کل جامعه سرمایه داری است. ماتریالیسم انقلابی و نقد مارکسی اقتصاد سیاسی بورژوازی تنها در ستیز جاری عینی و طبقاتی کارگران علیه کار مزدی و برای محو سرمایه داری است که آفتابی می شود و قابل لمس می گردد. آگاهی کمونیستی بر خلاف تصور هگلیان دو قرن دیر متولد شده تاریخ، از چهاردیوار کتابخانه های لندن و از اشراقات متفکرانه یک انسان به نام مارکس متولد نشده است. منشأ این آگاهی پرولتاریا است و نقش مارکس در این گذر تنها و تنها به عنوان یک متفکر انقلابی طبقه کارگر قابل تبیین و درک است

« طبقه ای که از جامعه رانده شده و ناگزیر از داشتن شدیدترین تضادها با سایر طبقات می شود، طبقه ای که اکثریت اعضای جامعه را تشکیل می دهد و منشأ آگاهی به ضرورت یک انقلاب بنیادی، آگاهی کمونیستی است، آگاهی ای که طبیعاً می تواند در میان سایر طبقات هم با تعمق در وضعیت این طبقه پدید آید»  
(مارکس، ایدئولوژی آلمانی، ترجمه مهدی، ص 47)

آگاهی طبقاتی پرولتاریا، هستی آگاه جنبش کارگری است. کمونیسم، ماتریالیسم انقلابی مارکس، نقد مارکسی اقتصاد سیاسی بورژوازی و کلاً نقد طبقاتی پرولتاریا بر سرمایه داری در خارج از پراتیک جاری جنبش طبقه کارگر، به مثبته معتقدات می ماند که در چنین وضعی نه هستی آگاه پرولتاریا و نه سلاح مادی پیکار این طبقه بلکه مسلکی در کنار سایر مسلک ها و نحله های سیاسی و فکری است. این حرف که «مارکسیسم» یک علم است در همان حال که کاملاً درست است اما نمی تواند سرشت و موضوعیت طبقاتی این آموزشها را زیر سؤال برد. آموزه های مارکس علم است اما وجود واقعی این علم را تنها در پراتیک جنبش ضد سرمایه داری کارگران می توان لمس کرد. فیریک علم است و برای طبقات مختلف کاربردهای مختلف دارد. فرمول انیشتاین هم توسط بورژوازی با هدف انهدام زندگی بشر به کار گرفته شده است و هم می تواند توسط پرولتاریای کمونیست در آبادانی هر چه بیشتر جهان مورد استفاده واقع شود. آموزش های مارکس و کل نقد طبقاتی پرولتاریا بر سرمایه داری، چیزی نیست که توسط بورژوازی علیه جنبش کارگری و برای ماندگارسازی سرمایه داری نیر کاربرد داشته باشد!!! توضیح واضح است که اگر مورد بهره برداری بورژوازی واقع شود که شده است، دیگر نه آموزشهای مارکس و نقد پرولتاریا بر سرمایه داری که کاملاً بالعکس سلاح بورژوازی علیه کمونیسم طبقه کارگر و جنبش کارگری است و در این حالت دیگر آموزشهای مارکس نیز نیست.

جنبش لغو کار مزدی هیچ خط فاصلی میان مبارزات طبقه کارگر برای تحمیل مطالبات جاری این طبقه بر بورژوازی با مبارزه طبقاتی توده های کارگر برای محو سرمایه داری رسم نمی کند. هر مطالبه برای افزایش دستمزد می تواند و باید حلقه ای از جنگ سراسری کارگران علیه سرمایه داری باشد. زمانی که توده های کارگر بیلان تولید و کار خود را در قالب یک کیفرخواست طبقاتی بر سر بورژوازی و دولت سرمایه داری فرو می کوبند و متناسب با آرایش روز

قوای طبقاتی خود خواستار کاهش کار اضافی به نفع کار لازم می گردند، وقتی که کارگران این کار را نه در داربست جنبش اتحادیه ای و تمکین به نظم تولیدی و مدنی و سیاسی سرمایه بلکه با زیر پا نهادن این نظم، موضوع مبارزه خود می کنند، عملاً در جبهه جنگ ضد سرمایه داری سنگر می گزینند. عین همین مسأله در مورد سایر مبارزات روزمره و جاری کارگران نیز صدق می کند. هر مبارزه کارگران برای بهبود وضعیت معیشت و شرائط کار یا رفاه و امکانات اجتماعی افزونتر، زمانی که تکیه گاه خود را نه داربست قانونیت سرمایه داری و نه چهارچوب رفرمیسم اتحادیه ای، بلکه نیروی پیکار و اعمال قدرت طبقاتی کارگران و توانائی موجود آنها در اعمال این قدرت قرار می دهد، در همان سطح موجودش یک حرکت ضد سرمایه داری و سطح کنکرتی از جنبش طبقه کارگر علیه بردگی مزدی است. آنچه خصلت سرمایه ستیزی یا بالعکس رفرمیستی بودن خواسته ها و مبارزات توده های کارگر را تعیین می کند، نفس بالا و پائین بودن این مطالبات نیست. پائین ترین خواسته ها هنگامی که در هم شکستن مقاومت بورژوازی از طریق اعمال قدرت طبقاتی ضد سرمایه داری کارگران را وثیقه تحقق خود می کند، جلوه ای از جنبش سرمایه ستیز توده کارگر است. عکس آن نیز در مورد رفرمیسم و مبارزات رفرمیستی صدق می کند. بالاترین مطالبات رفاهی کارگران مادام که اصل باور به احکام و اصول و قانونیت سرمایه داری و حل و فصل معضلات در چهارچوب تمکین به محق بودن موجودیت این نظام را شالوده تحقق خود قرار می دهد از بیخ و بن رفرمیستی و سندیکالیستی است.

جنبش لغو کار مزدی مطالبات اجتماعی و حقوق و آزادیهای سیاسی موضوع مبارزه روز کارگران را در حق رأی آزاد و حق اعتصاب و حق تشکل و مانند اینها تعریف و تحدید نمی نماید. اعتصاب را نوعی مکانیسم اعمال قدرت طبقه کارگر می بیند که باید آن را سازمان داد و علیه سرمایه داری به کار گرفت. ارجاع اعتصاب به نوعی حقوق قانونی منبعت از قانونیت نظام سرمایه داری فاصله گیری اساسی از مبارزه ضد سرمایه داری است. حق تشکل در چهارچوب قانونیت سرمایه داری نفی متشکل شدن ضد سرمایه داری کارگران است. توده کارگر باید بدون هیچ نوع رجوعی به بورژوازی و دولت بورژوازی علیه سرمایه متشکل شود. حق رأی آزاد و انتخابات آزاد در منظر جنبش لغو کار مزدی غلطی به ورطه پارلمانتاریسم بورژوازی و کرنش در مقابل دموکراسی و قانونیت سرمایه است. بدیل انتخابات آزاد و حق رأی، برای جنبش کارگری، نفی پارلمانتاریسم و حداکثر تحرک و تلاش برای سازمانیابی ضد کار مزدی و اعمال قدرت شوراهای ضد سرمایه داری کارگران است.

در افق نگاه جنبش لغو کار مزدی، جنبش علیه تبعیضات جنسی زنان نه عرصه ای از جنبش دموکراسی طلبانه اصلاح ساختار سرمایه داری بلکه جزء لاینفکی از مبارزه ضد سرمایه داری کل کارگران است. مطالبات توده های کارگر در این قلمرو نه صرف « مزد برابر در مقابل کار برابر»!! که بالاترین فشار ممکن و مقدر برای کاهش هر چه بیشتر و گسترده تر بیحقوقی کاپیتالیستی در مورد زنان است. مطالبه ای که دامنه آن را صرفاً توازن قوای میان پرولتاریا و بورژوازی تعیین می کند. جنبش لغو کار مزدی مبارزه برای بهبود محیط زیست، لغو کار کودک، علیه فقر، علیه تبعیضات قومی و هر بیحقوقی و اجحاف و محرومیت دیگر را بخش لاینفکی از مبارزه ضد سرمایه داری کارگران می بیند و در هر کدام از این قلمروها به جای توسل به رفرمیسم و اصلاح ساختار حقوقی بردگی مزدی، به راه حلهای ضد کار مزدی متوسل می گردد. راه مقابله با آلودگی محیط زیست را نه در مجرد جایگزینی این انرژی توسط آن انرژی، این سیستم حمل و نقل توسط آن دیگری و مانند این ها که در تغییرات پایه ای درون برنامه ریزی کار و تولید و تعرض رادیکال علیه اساس رابطه تولید اضافه ارزش، در اصل چه تولید شود و چه تولید نشود و چه مقدار تولید شود؟ و مانند اینها جستجو می کند و لاجرم آن را به پایه های جنبش ضد سرمایه داری و سازمانیابی شورائی ضد کار مزدی کارگران پیوند می زند. در زمینه کودکان به کلی گویی پیرامون لغو کار کودک بسنده نمی کند، بلکه تاکتیک اصل تأمین و تضمین بی قید و شرط کل کودکان و معیشت و آموزش و بهداشت آنها بدون کار را موضوع پیکار خود می سازد. در مبارزه با فقر دست به دامن اصلاح شیوه توزیع امکانات توسط بورژوازی نمی گردد، بلکه راهکار مطالبات پایه ای ضد سرمایه داری کل بشریت را سکوی اعتراض و جدال خود می نماید.

جنبش لغو کار مزدی مبارزه برای مسکن، بهداشت و درمان و دارو، آموزش و پرورش، ایاب و ذهاب و سایر اشکال رفاه اجتماعی را در چهارچوب رفرمیسم و اصلاح ساختار حقوقی رابطه تولید اضافه ارزش پی نمی گیرد. هر کدام از این قلمروها را از ملحقات ارگانیک و درونی جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی ارزیابی می کند. درمان رایگان، بهداشت رایگان، آموزش رایگان و بر همین سیاق ایاب و ذهاب و سایر امکانات رایگان اجتماعی را مطالبات روز طبقه کارگر هر جامعه می داند. این مطالبات را مجاری تعرض توده های کارگر به رابطه کار مزدی و مبارزه برای تحمیل آنها بر بورژوازی را میدان های همیشه باز پیکار پرولتاریا علیه سرمایه داری اعلام می کند.

دقت در فحوای نکات بالا به سادگی روشن می سازد که چرا بند بند مسائل تاکتیکی یا هر راهکار مبارزه روز طبقه کارگر در نگاه جنبش لغو کار مزدی به ستون فقرات مبارزه ضد سرمایه داری این طبقه گره خورده و با آن ارگانیک است. در اینجا هر تاکتیک جزء پیوسته ای از استراتژی، کل استراتژی در وحدت با راهکارها و تاکتیک ها و همه

اینها در درون یک منظومه هماهنگ ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی موضوعیت، معنی و جایگاه دارند. تبیین مارکسی سرمایه داری با عزیمت از بنیاد رابطه خرید و فروش نیروی کار، اتکاء به ماتریالیسم انقلابی مارکس در تشریح سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی، آناتومی کل مناسبات و روابط و قراردادهای و قوانین و مدنیت و حق و حقوق و همه چیز جامعه کاپیتالیستی در پرتو رابطه تولید اضافه ارزش، عزیمت از ماتریالیسم انقلابی در فهم جنبش کارگری به عنوان جنبشی سرمایه ستیز. درک مارکسی ریشه ها و سرچشمه های آگاهی کمونیستی، ژرفکاوی رابطه درونی آگاهی و عمل طبقاتی برای جنبش کارگری، تکیه بر وحدت قلمروهای مختلف مبارزه طبقه کارگر علیه بردگی مزدی، نفی تحزب فرقه ای بالای سر طبقه کارگر، نقد رادیکال سندیکالیسم و فرقه گرایی، تأکید بر پیوستگی مطالبات روز با کل جنبش ضد سرمایه داری و مباحث دیگری که اشاره شد، هر کدام شرطی از شروط لازم و حتمی بالندگی کمونیسم و جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر است.

کمونیسم بورژوائی، جامعه سرمایه داری را مناسبات اجتماعی گسترش یافته رابطه تولید اضافه ارزش به مثابه یک رابطه اجتماعی نمی بیند، درست به همین دلیل برای مطالبات روز کارگران و برای جنبش جاری تحقق این مطالبات، برای نوع سازمانیابی این مبارزه و برای همه چیزهای دیگر نیز هیچ راه حل ضد سرمایه داری را مجاز نمی داند. این طیف گسترده متشنت در حالی که خود را قیم کارگران و قائم مقام سرمایه ستیزی جنبش کارگری تلقی می کند!! همه جا در طرح راهکارهای روز جنبش کارگری از مطالبات مربوط به بهبود معیشت و آزادی های سیاسی گرفته تا شعار سرنگونی، سخت اسیر رفرمیسم و سندیکالیسم است. سوسیالیسم و کمونیسم وی نه حاصل جنبش ضد کار مزدی و برای محو کار مزدی کارگران و نه محصول مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری سازمان یافته توده های کارگر، که کاملاً بالعکس محصول تلاش یک فرقه ماوراء جنبش کارگری برای سوار شدن بر موج مبارزات کارگران و خزیدن به حريم قدرت سیاسی بالای سر کارگران است. سوسیالیسم و کمونیسم اینان در نهایت همان سرمایه داری دولتی است.

در طول یکی دو سال اخیر با رشد و بالندگی جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر و به ویژه به دنبال اعلام موجودیت کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل ضد سرمایه داری طبقه کارگر در ایران، بسیاری از فرقه ها و جریانات از جمله تروتسکیستها و حتی سندیکالیستها در همان حال که زمین و زمان را از ناسز آگویی به فعالین جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی آکنده اند، به سهم خود تلاش کرده اند تا خود را جزئی از جنبش ضد سرمایه داری قلمداد کنند. اینکه فشار خیزش رادیکال درون جنبش کارگری، این گروهها، فرقه ها و جریانات را به این موقعیت فرا رانده است، بسیار خوشحال کننده است، اما نباید غافل بود که همه جا، دم خروس از لای عباي این جماعت پیداست. تروتسکیستها در سراسر دنیا نظام سرمایه داری را با مالکیت انفرادی سرمایه ها و رقابت میان بخش های مختلف سرمایه توضیح می دهند. سرمایه داری دولتی را سرمایه داری نمی دانند، تمامی تاکتیکها، سیاست ها، راهکارها و راه حلهایی که به جنبش کارگری و به مبارزات روز کارگران پیشنهاد می کنند، همه و همه در راستای جایگزینی وضعیت موجود با شکلی دیگری از برنامه ریزی و حاکمیت سرمایه داری است. اینها باید به کارگران پاسخ گویند که چگونه می خواهند ضد سرمایه داری باشند!!؟

ضد سرمایه داری بودن سندیکالیست ها هم معرف حضور همگان هست و به نظر نمی رسد که هیچ نیازی به توضیح داشته باشد. مشکل اما به همین جا و به تظاهر سرمایه ستیزی این دسته ها ختم نمی شود. همه مدعیان تعلق به کمونیسم طبقه کارگر و جنبش ضد سرمایه داری باید بدانند که با حزب سازی بالای سر کارگران، با گسیل توده های کارگر به سندیکاسازی و مبارزات صنفی، با سرنگونی طلبی فراطبقاتی، با تلاش برای منحل نمودن جنبش روز کارگران در مطالبات اصلاح ساختار حقوقی سرمایه داری و نظائر اینها نمی توان سخن از تدارک انقلاب سوسیالیستی و ضد کار مزدی کارگران گفت. بر جبین این کشتی نور رستگاری نیست. **جنبش لغو کار مزدی تنها جنبشی است که برای طبقه کارگر هم استراتژی و هم تاکتیک است.**